

بررسی حروف اضافه مکانی در چارچوب شناختی: مطالعه موردی حرف اضافه "در/ توی"

ارسلان گلفام

عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

فاطمه یوسفی‌راد

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

مفاهیمی که حروف اضافه مکانی بیان می‌کنند، از مفاهیم شناختی اولیه ما هستند؛ بنابراین حروف اضافه مکانی منبعی غنی برای مطالعه در حوزه معنی‌شناسی شناختی محسوب می‌شوند. در این مقاله پس از مروری بر اصول رویکرد معناشناسی شناختی، برخی تعاریف حروف اضافه در رویکردهای سنتی آورده شده و سپس رویکرد معنی‌شناسی شناختی به حروف اضافه معرفی شده است. در نهایت، حرف اضافه "در/ توی" در چارچوب شناختی مورد بررسی قرار گرفته است. در این مقاله نشان داده می‌شود رویکرد شناختی با مددجستن از مفاهیمی چون طرحواره، شکل و زمینه، انطباق و ... تبیین گویاتری از حروف اضافه مکانی عرضه می‌کند.

کلمات کلیدی: معنی‌شناسی شناختی، حروف اضافه مکانی، معنی

۱- مقدمه :

اگر چه کودکان، حروف اضافه را در آخرین مراحل زبان آموزی خود فرا می‌گیرند، درک مفهومی که حروف اضافه - به‌ویژه حروف مکانی - القا می‌کنند خیلی زودتر از یادگیری زبان و در واقع نخستین ساعات پس از تولد و مستقل از زبان‌آموزی، آغاز می‌شود. در واقع به اعتقاد لی (۲۰۰۱: ۱۸):

یکی از اولین و مهمترین دستاوردهای شناختی ما از آغاز تولد، فهم اشیا و نحوه ارتباط آنها در مکان و فضای فیزیکی است. نوع مفهومی که واژگانی چون روی، زیر، توی، بیرون و غیره بیان می‌کنند، مفهومی اولیه‌ای هستند که مدل‌های ذهنی‌مان را از جهان خارج را بر روی آنها بنا می‌کنیم. نوزادان برای بازی با اشیا، پرت کردن، کشیدن و هل دادن آنها و یا گذاشتن آنها رو یا توی هم وقت زیادی صرف می‌کنند و گویی پیش از آنکه واژگان مربوط به این روابط را بیاموزند، خود این رابطه‌ها به لحاظ مفهومی کاملاً برایشان روشن می‌شود.

از سوی دیگر نینگ‌یو (۱۹۹۸: ۸۵) معتقد است: "این مسئله در زبانهای متعدد نشان داده شده است که مفاهیم مربوط به زمان با استفاده از عبارات و اصطلاحات مربوط به مکان بیان می‌شوند."

به این ترتیب از حروف اضافه مکانی - به صورت استعاری - در مفهوم زمانی هم استفاده می‌کنیم. همچنین روابط مکانی، به دلیل اهمیت و اولویتی که دارند به عنوان حوزه مبدأ برای ساختاربندهای دیگر جنبه‌های

تجربی که دارای انتزاع بیشتر باشند، مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ مثلاً با استفاده از محور بالا- پایین، جایگاه اجتماعی افراد را توصیف می‌کنیم و یا از جلو - عقب برای بیان مفهوم زمان یاری می‌گیریم. به این ترتیب حروف اضافه، منبعی غنی برای مطالعه در حوزه معنی‌شناسی شناختی محسوب می‌شوند. در این نوشتار به بررسی جایگاه حروف اضافه مکانی در رویکرد معنی‌شناسی شناختی و نیز بررسی یکی از حروف اضافه مکانی زبان فارسی در این رویکرد می‌پردازیم. این حروف اضافه بیان‌کننده مکان یک شیء نسبت به شیء دیگر هستند؛ مانند در، روی، زیر، بالای و غیره. مقدمه این نوشتار را با نقل قولی از جکنداف (۱۹۷۳: ۳۴۵) پایان می‌بریم:

به نظر می‌رسد که مردم هرگز حروف اضافه را جدی نگرفته‌اند. آنها انکار می‌کنند که مقوله حرف اضافه دارای هر گونه جذابیت نحوی ذاتی و واقعی باشد و آن را فقط امری جزئی، سطحی، کوچک و آزار دهنده می‌دانند.

۲- چارچوب نظری

۲-۱- زبان‌شناسی شناختی و معنی‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد میلادی زاده شده است. این رویکرد، به مطالعه زبان در نقش شناختی آن می‌پردازد که همان نقش واسطه‌گری ساختارهای اطلاعاتی در ارتباط با جهان خارج است.

سه ویژگی بنیادین در زبان‌شناسی شناختی به چشم می‌خورد^۱:

«۱- اولویت دادن به معناشناسی در تجزیه و تحلیل زبانی

۲- دایره‌المعارفی بودن معنای زبانی

۳- منظر^۲ بودن معنای زبانی / مبتنی بر زاویه دید بودن»

با توجه به این ویژگی زبان‌شناسی شناختی که در آن توجه خاصی به معناشناسی می‌شود، اکثر مطالعات انجام شده در حوزه زبان‌شناسی شناختی درباره معنا و مباحث معنایی بوده است. در واقع تفاوت مهم رویکرد شناختی با رویکرد غالب زایشی در جایگاه معنا در دو نظریه است: در مدل زایشی، ساختار عبارات زبانی را باید از طریق یک نظام متشکل از قواعد صوری تعیین کرد که عمدتاً مستقل از معنا عمل می‌کند. برعکس، در رویکرد شناختی فرض بر این است که ساختار زبان، انعکاس مستقیم شناخت است؛ به این معنا که یک عبارت زبانی خاص با نوع خاصی از مفهوم‌سازی یک رویداد خاص مرتبط می‌شود و این امر نهایتاً به نگاهی کاملاً متفاوت به رابطه زبان و شناخت منجر می‌شود.

دائرةالمعارفی بودن معنای زبانی نیز از اصول معنی‌شناسی شناختی و یکی از تفاوت‌های این رویکرد با رویکرد زایشی است. یکی از ویژگی‌های معنی‌شناسی شناختی این است که در آن برخی مرزها که در رویکرد زایشی

¹ Geeraerts, Dirk "Cognitive linguistics", Handbook of pragmatics, John Benjamins Pub.co. Amsterdam. 1995.

P.112

² Perspective

ترسیم شده بود کم‌رنگ و یا محو می‌شود؛ مانند مرز همزمانی^۱ و درزمانی^۲؛ مرز معناشناسی^۳ و کاربردشناسی^۴.

حال با توجه به آنکه در این رویکرد، معناشناسی و کاربردشناسی در هم تلفیق می‌شوند، دانش معنایی موردنیاز اهل زبان هم باید گسترده‌تر از معنای فرهنگ لغتی^۵ باشد. این دانش معنایی عام‌تر را "دانش معنایی دایرةالمعارفی" می‌نامند که همان‌گونه که از نامش پیداست دانشی جامع‌تر است. در واقع در معنی‌شناسی شناختی نیازی بدان نیست که یک سطح ساختاری از معنای زبانی پیش‌بینی کنیم که جدا از سطحی باشد که در آن، دانش ما از جهان خارج با صورتهای زبانی مرتبط می‌شود.

منظری بودن و یا به عبارت دیگر مبتنی بر زاویه دید بودن معنا در یک رویکرد شناختی بیان‌کننده اهمیت است که شناختی‌ها به نقش مشاهده کننده در صحنه رویداد می‌دهند. مفاهیمی چون شکل و زمینه^۶ نشان‌دهنده نقش منظر^۷ یا زاویه دید در شکل‌گیری معناست. این ایده که معنای زبانی ذاتی، منظری دارد به صورت نظری در مواضع فلسفی و هستی‌شناختی زبان‌شناسان شناختی هویداست. این موضع به دو شیوه بیان می‌شود: به طور سلبی از طریق رد عینیت‌گرایی معنایی^۸ و به طور ایجابی از طریق اتخاذ رویکرد تجربی‌گرایی^۹ [این ایده که استدلال ما از طریق تجربیات بدنی ما ممکن می‌شود^{۱۰}].

زبان‌شناسی شناختی به زبان به عنوان پدیده‌ای که از ساختارهای مفهومی^{۱۱} و مکانیسمهای عمومی شناختی^{۱۲} استفاده می‌کند، می‌نگرد. رویکرد شناختی معتقد است که زبان طبیعی، محصول ذهن بشر است و بر مبنای همان اصولی کار می‌کند که بر دیگر حوزه‌های شناختی جاری است. زبان به منزله یکی از حوزه‌های ذهن بشر در ارتباط تنگاتنگ با دیگر حوزه‌های شناختی قرار دارد و به این ترتیب انعکاس دهنده تعامل عوامل روان‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و محیطی است. در حالی که زبان‌شناسان زایشی معتقدند که برخی اصول جهانی وجود دارند که خاص زبانند. شناختیها معتقدند این اصول حتی اگر وجود هم داشته باشند، ریشه در شناخت دارند؛ به این ترتیب شناختیها نسبت به این ایده که یک قوه خاص در ذهن بشر وجود دارد که به طور اختصاصی به زبان مربوط می‌شود، ابراز تردید می‌کنند. چرچیا و مک کانل گینت (۲۰۰۰: ۶-۱۲) از شروط نظریه معنایی صحبت کرده‌اند و شرطهایی چون عام بودن، مؤلفه‌ای بودن، در بارگی و غیره را شرطهای^{۱۳} نظریه معنایی معرفی کرده‌اند. اما جکنداف (۱۹۸۸: ۱۶) از شرط دیگری نام می‌برد: شرط شناختی^{۱۴} که به موجب آن باید سطحی از بازنمایی ذهنی وجود داشته باشد که در آن بتوان

¹ synchrony

² diachrony

³ semantics

⁴ pragmatics

⁵ dictionary meaning

⁶ figure/ground

⁷ perspective

⁸ semantic objectivism

⁹ experientialism

¹⁰ Jean caron. "Cognitive linguistics" Handbook of pragmatics, Edited by Jef Verschueren, Jan.ola Ostman and

Jan Blommaert, 1995 P.113

¹¹ conceptual structures

¹² general cognitive mechanisms

¹³ constraint

¹⁴ cognitive constraint

اطلاعاتی را که با زبان منتقل می‌شود با اطلاعاتی که از حواس دیگر مانند شنوایی، بینایی، بویایی، لامسه و غیره به دست می‌آوریم، ترکیب نمود. اگر چنین سطحی وجود نداشته باشد، نمی‌توان از زبان برای گزارش دادن دروندادهای حسی استفاده کرد؛ مثلاً صحبت در مورد اینکه چه می‌بینیم و یا می‌شنویم غیرممکن می‌شود.

جکنداف فرضیه‌ای را مطرح می‌کند به نام فرضیه ساختار مفهومی^۱ که به موجب آن فقط یک سطح بازنمایی ذهنی وجود دارد؛ یعنی سطح ساختار مفهومی که در این سطح اطلاعات زبانی، حسی و حرکتی با هم ترکیب می‌شوند.

پیتر گاردن فورس، شش اصل اساسی معناشناسی شناختی را چنین برمی‌شمرد^۲:

- ۱- معنا عبارت است از مفهوم سازی در یک مدل شناختی (و نه شرایط صدق در جهانهای ممکن)
 - ۲- مدل‌های شناختی عمدتاً به صورت ادراکی^۳ تعیین می‌شوند (معنا مستقل از ادراک نیست).
 - ۳- عناصر معنایی برمبنای اشیای مکانی یا توپولوژیک قرار دارند (و نه نمادهایی که می‌توان براساس یک نظام متشکل از قواعد، تعریفشان کرد).
 - ۴- مدل‌های شناختی عمدتاً طرحواره تصویری^۴ هستند (و نه قضیه‌ای^۵) طرحواره‌های تصویری از طریق عملیات استعاره و مجاز ساخته می‌شوند؛ یعنی براساس چیزی که در رویکرد سنتی امری غیرعادی و استثنایی شمرده می‌شود.
 - ۵- معناشناسی در جایگاهی فراتر از نحو قرار دارد و تا اندازه‌ای آن را تعیین می‌کند (نحو را نمی‌توان مستقل از معناشناسی توصیف کرد)
 - ۶- مفاهیم از خود، تأثیرات نمونه نخست^۶ بروز می‌دهند (به جای آنکه طبق تعریف پارادایم ارسطویی برمبنای شروط لازم و کافی تعریف شوند).
- پیتر گاردن فورس در این مقاله می‌نویسد که دقیق‌ترین حوزه اعمال مدل معناشناسی شناختی جایی است که در آن، زبان به صورت تنگاتنگ با ادراک مرتبط باشد؛ مثلاً حوزه حروف اضافه مکانی. یکی از فرضیه‌های اساسی زبان‌شناسی شناختی این است که- به قول لانگاکر- معنی‌شناسی همان مفهوم سازی است^۷.

لانگاکر بنیان‌گذار دستور شناختی^۸ بود که هدف اصلی آن نشان دادن نقش نشانه‌های زبان است؛ یعنی امکان نمادپردازی^۹ مفهوم سازیها به وسیله توالیهای واجی. رویکرد دستور شناختی را می‌توان به صورت مجموعه‌ای نظام یافته از واحدهای نمادین توصیف کرد که بیان‌کننده دانش زبانی گویش‌ور هستند. در این رویکرد سه نوع واحد پیش‌بینی شده است؛ واحد واجی، معنایی و واحد نمادین. واحد نمادین از ارتباط نمادین واحدهای

¹ The hypothesis structure

² Gardenfors, Peter, "Some Tenets of Cognitive Semantics", in Cognitive Semantics, Meaning and Congnitin, Edited by Allwood and Gardenfors, John Benjamins pub Co.1999

³ Perceptual

⁴ image schematic

⁵ propositional

⁶ prototype

⁷ semantics is conceptualizatin

⁸ cognitive grammar

⁹ symbolizatin

معنایی (یعنی قطب معنایی آن) و واحد واجی (یعنی قطب واجی) تشکیل می‌شود. در این رویکرد واژگان، ساختواژه و نحو، طیفی از واحدهای نمادین را تشکیل می‌دهند که به طور طبیعی قابل تقسیم به اجزای جداگانه نیستند.

در مدل دستور شناختی مواد موجود برای توصیف هر سطح از ساختمان زبانی عبارتند از:

۱- واحدهای معنایی، واجی و یا نمادین که بخشی از عبارات زبانی موجود هستند.

۲- انگاره‌های سازیهی^۱ ساختارهای ممکن

۳- روابط مقوله‌سازی بین ساختارهای مجاز

ساختارهای دستوری به شکل قالبیهی^۲ ظاهر می‌شوند که بیان‌کننده انگاره سازی عبارات موجود زبان هستند و به کارگیری عبارات جدید را محدود می‌کنند. این ساختارهای دستوری نیز ذاتی نمادین و بنابراین معنامند دارند؛ گرچه معنای آنها معمولاً انتزاعی‌تر از معنای اقلام واژگانی است.

لانگاکر تاکید می‌کند که دستور به مثابه مفهوم سازی است و به طور خاص نیز معنی‌شناسی به مثابه مفهوم‌سازی است. این بدان معناست که یک رویداد واحد را می‌توان از زبان به طرق مختلف بیان کرد که این از مفهوم‌سازیهای مختلف سرچشمه می‌گیرد. نقش مفهوم سازی در زبان، وقتی هویدا می‌شود که در یک زبان واحد برای بیان یک رویداد واحد، عبارتهای مختلفی را به کار ببریم.

«فرایند مفهوم سازی را منطبق سازی^۳ نیز می‌نامند.»^۴

در زبان‌شناسی همواره این ایده وجود داشته است که نقش زبان، الگوبرداری از عناصر جهان خارج بر روی صورتهای زبانی است. برطبق این رویکرد، تناظر یک به یک بین اجزای جهان خارج و عناصر زبانی وجود دارد؛ یعنی الگوبرداری جهان خارج به زبان مشتمل می‌شود بر کدگذاری یک به یک عناصر موقعیت به ساختارهای زبانی که تحت کنترل قواعد صوری دستور انجام می‌شود.

اما زبان‌شناسان شناختی معتقدند که زبان، الگوبرداری مستقیم جهان خارج نیست؛ بلکه یک موقعیت خاص را می‌توان به طرق مختلف با الگوی زبان منطبق ساخت و شیوه‌های مختلف کدبندی یک موقعیت، منجر به برداشتهای مختلف از آن می‌شود. به قول لانگاکر^۵:

یکی از ادعاهای اساسی معناشناسی شناختی این است که معنای یک عبارت را نمی‌توان به ذکر مشخصه‌های عینی موقعیت مربوط به آن عبارت تغییر داد. چیزی که به همان اندازه برای معناشناسی زبانی اهمیت دارد این است که فرد چگونه موقعیت مربوط را منطبق و آن را برای مقاصد بیانی تصویر کند. ارزش معنایی دقیق یک عبارت از طریق ابعاد متعدد انطباق مشخص می‌شود که شامل سطح دقت توصیف موقعیت موردنظر، مفروضات و انتظارات پیش‌زمینه، برجستگی^۶ و اهمیت نسبی موارد مختلف و دیدگاه^۷ به کار رفته در بیان آن است.

اما در زبان‌شناسی شناختی یک سازه نظری دیگر وجود دارد که منجر به مفهوم‌سازی تجربه می‌شود.

¹ schematization

² template

³ construal operation

⁴ Cruse and Croft, 2004. P.40

⁵ Langacker Ronald, "Concept, image and symbol, The cognitive basis of Grammar, 2nd Edition, 2002 P.315

⁶ salience

⁷ perspective

۲-۲- طرحواره‌ تصویری^۱

طرحواره‌های تصویری یکی از ساختهای مفهومی حائز اهمیت در پژوهش‌های معنی‌شناسان شناختی به حساب می‌آیند.

مفهوم طرحواره را نخستین بار بارتلت (۱۹۳۲) که از پیروان مکتب روانشناسی گشتالت بود مطرح کرد. در پاسخ به این سؤال که اطلاعات مربوط به وقایع و رویدادها چگونه برای کاربردهای بعدی در ذهن ذخیره می‌شوند. بارتلت معتقد بود که فهم و به یادآوری، عمدتاً دریافت تجربیات پیشین و با اشاره به اطلاعات مرتبط موجود در ذهن صورت می‌گیرد. وی واژه "طرحواره" را برای ساختار این تجربیات پیشین به کار برد.^۲ "در زبان‌شناسی شناختی و به طور خاص از دید جانسون «طرحواره‌های تصویری، سطح اولیه‌تری از ساخت شناختی زیر بنای استعاره (منظور استعاره‌های تصویری است) را تشکیل می‌دهند و امکان ارتباط تجربیات فیزیکی ما را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تری نظیر زبان فراهم می‌آورند»^۳.

روابط اساسی مکانی، مانند "بالای، زیر، روی، توی و بیرون" طرحواره‌ تصویری در نظر گرفته می‌شوند. طرحواره‌ تصویری، ساختار اساسی و ساده‌ای است که از تعاملات روزمره ما با دنیا گرفته می‌شود. ایده اصلی این است که از طریق تجربه مثلاً نمونه‌های زیادی از یک شیء که بالای شیء دیگری قرار گرفته، طرحواره‌ الگوی شناختی رابطه «بالای چیزی بودن» در ذهن ما شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که ما بتوانیم از این مفهوم در موارد دیگر کاربرد این رابطه مکانی استفاده کنیم.

به طور کلی، طرحواره‌های تصویری بیان‌کننده الگوهای انگاره‌ای هستند که از حوزه‌های تصویری، مانند ظرف و مظروف، مسیر و ارتباط^۴، نیرو^۵ و ... ناشی می‌شوند که ساختار بسیاری از تجربیات بدنی ما و نیز تجربیات غیربدنی ما را از طریق استعاره تشکیل می‌دهند (کرافت و کروزر^۶، ۲۰۰۳: ۴۴).

ملاحظه می‌شود که بحث طرحواره‌ تصویری در ارتباط تنگاتنگ با مبحث حروف اضافه- به ویژه حروف اضافه مکانی ملموس قرار دارد؛ اما بحث نظری دیگری که در یک رویکرد شناختی به مطالعات مربوط به حروف اضافه ربط دارد، بحث figure- ground است که آن را شکل و زمینه می‌نامیم.

۲-۳- شکل / زمینه^۷

به لحاظ بصری هنگامی که در محیط اطرافمان به یک شیء نگاه می‌کنیم، آن شیء را به صورت یک شکل^۸ که به لحاظ ادراکی برجسته‌تر از زمینه^۹ اطرافش است، می‌بینیم.

مفهوم شکل / زمینه را نخستین بار روانشناس دانمارکی رابین^{۱۰} حدود یک قرن پیش معرفی کرد.^{۱۱}

^۱ image schema

^۲ Nassaji, Hossein, "Schema Theory and Knowledge-based processes in Second Language Reading Comprehension" Language Learning, Vol 152. No 2. June 2001, Blackwell pub. 2002. PP. 439-440

^۳ صفوی کورش، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۹، ص ۳۷۳

^۴ Link

^۵ force

^۶ Croft and Cruse

^۷ figure- ground

^۸ figure

^۹ ground

^{۱۰} Rubin

^{۱۱} Ungerer. F and H.J. Schmid, "An Introduction to Cognitive linguistics, Longman Pub.1995. P.156

تایلور (۲۰۰۴: ۱۰) معتقد است ساختار شکل / زمینه اساساً انعطاف‌پذیر است. در اغلب اوقات می‌توانیم درکمان از شکل و زمینه را جابه‌جا کنیم و آنچه را قبلاً زمینه بوده، این بار کانون توجه قرار دهیم و برعکس. [در زبان] ساختار شکل/ زمینه، خود را در شیوه سازماندهی یک واقعه/ صحنه خاص به منظور بیان زبانی آن، نمودار می‌سازد؛ مثلاً در ساختارهای معلوم و مجهول که بیان‌کننده یک واقعه واحد هستند؛ اما در یکی [ساختار معلوم] فاعل منطقی، شکل^۱ است و مفعول منطقی در زمینه قرار دارد و در دیگری [ساختار مجهول]، مفعول منطقی، شکل است و فاعل منطقی - اگر بیان شود - در زمینه قرار دارد.

تالمی (۲۰۰۳: ۳۱۱) مفهوم سازی کلی شکل و زمینه در زبان را چنین توصیف می‌کند:

شکل آن هویت^۲ در حال حرکت یا حرکت‌پذیر است که مسیر، مکان و یا جهتش به عنوان یک متغیر در نظر گرفته می‌شود و به دنبال ارزش خاص این متغیر هستیم. زمینه، نقطه ارجاع است؛ یعنی آنچه در چارچوب اشاره^۳ دارای جایگاه ثابت نسبی است و مسیر، مکان و یا جهت شکل، نسبت به آن تعیین می‌شود.

تالمی (۲۰۰۴: ۳۱۵-۳۱۶) جدولی از ویژگیهای شکل و زمینه عرضه می‌کند که برخی از این موارد ذکر می‌شود.

زمینه	شکل
۱- به مثابه نقطه ارجاع عمل می‌کند با ویژگیهای شناخته شده‌ای که از آنها برای تعیین ویژگیهای ناشناخته شکل کمک می‌گیریم.	۱- دارای ویژگیهای مکانی (یازمانی) مجهول و ناشناخته‌ای است که باید تعیین شود.
۲- ثبات مکانی بیشتری دارد.	۲- قابلیت تحرک بیشتری دارد.
۳- بزرگتر است.	۳- به نسبت کوچکتر است.
۴- دارای اهمیت کمتر است.	۴- دارای اهمیت بیشتر است.
۵- زودتر درک می‌شود.	۵- دیرتر درک می‌شود.
۶- پس از آنکه شکل درک شد، در پس‌زمینه قرار می‌گیرد.	۶- پس از آنکه درک شد، برجسته‌تر است.

معمولاً چنین به نظر می‌رسد که شکل نسبت به زمینه دارای برجستگی بیشتری است؛ مثلاً دارای شکل و صورت و ساختارمند است. همچنین به نظر می‌رسد که شکل در جلوی زمینه قرار دارد. تحقیقات روان‌شناسان نشان داده است که شکل راحت‌تر تشخیص داده می‌شود، به خاطر سپرده می‌شود و معنا، حس و ارزش زیباشناختی به آن نسبت داده می‌شود.

رابطه شکل و زمینه را می‌توان براساس روابط مکانی تعریف کرد که معمولاً از طریق حروف اضافه تحقق می‌یابد. به زبانی دیگر معنای حروف اضافه مکانی را می‌توان براساس رابطه شکل و زمینه درک کرد. این

¹ figure

² entity

³ reference frame

رویکرد دوم یعنی توانایی تبیین عبارتهای زبانی مانند حروف اضافه براساس مفاهیم شکل و زمینه است که توجه زبان‌شناسان شناختی را به خود جلب کرده است.^۱ در تعاریف معنی‌شناسی شناختی، شکل را trajector یا TR و زمینه را landmark یا LM نیز نامیده‌اند. زمینه را landmark می‌نامند؛ زیرا زمینه به مثابه مبنای اشاره برای جهت، عمل می‌کند. [Landmark در لغت به معنای نقطه تحول است.] یعنی مفاهیم TR و LM تبلور خاص مفاهیم کلی‌تر شکل و زمینه هستند. امروزه این کاربرد خاص TR و LM در زبان‌شناسی شناختی متداول است؛ بنابراین TR به شکل و یا برجسته‌ترین عنصر در هر ساختار رابطه‌ای اطلاق می‌شود؛ در حالی که LM به دیگر عنصر رابطه گفته می‌شود.

به مثال زیر که از تایلور (۲۰۰۴: ۲۰۵-۲۰۶) برگرفته شده توجه کنید:

(۱) تابلوی بالای مبل

(۲) مبل زیر تابلو

عبارات ۱ و ۲ در مورد یک موقعیت واحد هستند. تفاوت دو عبارت در این است که یک موقعیت واحد را به دو صورت متفاوت، منطبق‌سازی کرده‌اند. در واقع تفاوت، به برجستگی نسبی یکی از دو اسم (مبل و تابلو) در ۱ و ۲ برمی‌گردد. در عبارت نخست، تابلو نسبت به مبل تعیین مکان شده است؛ در حالی که در عبارت دوم این مبل است که مکانش نسبت به تابلو تعیین شده است. با استفاده از اصطلاح لانگاکر (۱۹۸۷) در عبارت نخست، تابلو trajector است و مبل landmark در حالی که در عبارت دوم، تابلو landmark است و مبل Trajector است. Trajector را به صورت اختصار TR و landmark را LM می‌نویسند. TR عنصر برجسته‌تر یک رابطه (relation) و کانون توجه است، در حالی که LM توجه کمتری می‌شود. تعریف لانگاکر از LM و TR منطبق بر تعاریف شکل و زمینه است و همان‌گونه که پیشتر اشاره شد معنای حروف اضافه مکانی را می‌توان براساس رابطه شکل و زمینه و یا LM و TR تبیین کرد.

۳- بررسی حروف اضافه زبان فارسی

۳-۱- نگاهی به مطالعات سنتی

ناتل خانلری این تعریف را از حروف اضافه عرضه می‌کند:

«... کلمه یا عبارتی را به جمله اضافه می‌کنند و عبارت یا کلمه‌ای را که اسم یا ضمیر است، متمم اسم یا صفت یا فعل قرار می‌دهند.»^۲

در دستور جامع زبان فارسی، تألیف استاد عبدالرحیم همایونفرخ (۱۳۶۴) چنین می‌خوانیم:
- (در مدخل حروف پیشین) این طبقه از حروف یا الفاظ، حروف و کلماتی هستند که تقریباً همیشه در جلو کلماتی درمی‌آیند که آن کلمات درحقیقت مفعول آنها یعنی محکوم و متأثر از آنها می‌شوند؛ چون: روی میز، برای مردم، نزدیک باغ و غیره (همان: ۶۸۶)

^۱ Ungerer F and H.J. Schrid , Ibid, P.160

^۲ پرویز ناتل خانلری؛ دستور زبان فارسی؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۷، ص ۷۶

- بعضی از این حروف پیشین با اسم و قید مشترک هستند بیشتر این گونه حروف مشترک، آنهایی هستند که دلالت زمانی و مکانی دارند؛ مانند درون، بیرون یا برون، پیش، پس، جلو، بالا، تو و غیره و بعضی کلمات عربی که در فارسی مستعمل است؛ مانند غیر، عقب، قبل و غیره (همان: ۶۸۹).

اما به لحاظ تاریخی حرفهای وابستگی (اضافه) در زبان فارسی، بازمانده حرفهای وابستگی در زبان پهلوی و فارسی باستان است. در فارسی باستان که حالت‌های هشت‌گانه اسم با پی‌بندهایی^۱ در مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث نشان داده می‌شد، حرفهای وابستگی نقش مهمی ایفا نمی‌کرد و بیشتر برای تأکید و تأیید برخی حالتها مانند حالت مفعولی و اضافه پیش از اسم آورده می‌شد؛ چه، بدون این حرفها هم حالت اسم در جمله از پی‌بند ویژه آن آشکار می‌گشت. اندک اندک در سیر تحول زبان، حرفهای وابستگی (اضافه) اهمیت بیشتری یافت؛ زیرا پی‌بندهای ویژه اسم در حالت‌های هشتگانه رفته رفته از آخر اسمها افتاده، در بیشتر جاها حرفهای اضافه نماینده برخی از حالات اسم شد.^۲

از آنجا که موضوع این نوشتار بررسی حروف مکانی است، در ادامه به برخی تعاریف سنتی از یکی از این حروف می‌پردازیم: حرف اضافه "در":

در دستور پنج استاد (۱۳۷۳: ۲۴۴) زیر مدخل «در» چنین می‌خوانیم:

در دارای چند معنی است:

۱- ظرفیت راست و آن یا حسی و واقعی است چنان که گویی: چند کتاب در خانه دارم؛ امروز در منزل می‌مانم؛ در کشور خود به آرامش زندگی می‌کنم. یا فرضی و عقلی است در جایی که ظرفیت محسوس نباشد؛ چون: نکوکاران در آسایشند و بدکاران در رنج و زحمت.

۲- سوی و طرف؛ مثل نکه کرد رنجیده در من فقیه نکه کردن عاقل اندر سفیه

۳- به معنی "را"؛ مانند ز تو آیتی در من آموختن زمن دیو را دیده بر سوختن

۳-۲- حروف اضافه در رویکرد شناختی

مارتین هاس پلماس در مقاله مدخل adpositions که در «دائرةالمعارف بین‌المللی زبان‌شناسی» (۲۰۰۳) چاپ شده، چنین می‌نویسد:

اعضای این گروه معمولاً روابط ملموس عبارات اسمی با محمول را بیان می‌کنند؛ روابطی چون مکان، ابزار، همراهی، بهره‌وری و علت. از نظر معناشناختی می‌توانیم بین حروف اضافه دستوری^۳ مانند of و to در زبان انگلیسی [و یا "را" در زبان فارسی] که بیان‌کننده روابط نحوی بسیار انتزاعی هستند و حروف اضافه ملموس^۴ مثل جلوی، عقب، زیر و روی تمایز قائل شویم.^۵

^۱ termination

^۲ خطیب رهبر، خلیل؛ دستور زبان فارسی؛ کتاب حروف اضافه و ربط، تهران: سعدی، تهران ۱۳۶۷، ص ۹-۱۰

^۳ grammatical adpositions

^۴ concrete adpositions

^۵ Haspelmath martin. Adpositions, in "International Encyclopedia of linguistics, 2003, P. 39-40

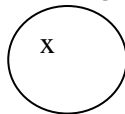
نکته جالب اینکه در این تعریف در میان روابطی که حروف اضافه بر آنها دلالت دارند، نامی از رابطه «زمانی» به چشم نمی‌خورد و این رابطه به سادگی زیرمجموعه‌ای از رابطه مکانی در نظر گرفته شده است. این همان چیزی است که لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) آن را استعاره زمان به مثابه مکان^۱ نامیده‌اند.

از سوی دیگر در فرهنگ زبان و زبان‌شناسی روتلیج در مدخل حروف اضافه چنین می‌خوانیم:
در واقع معنی‌شناسی شناختی و به طور کلی زبان‌شناسی شناختی، بر توالی بین مقولات تجربه و مقولات زبان تأکید می‌کند و اصل اساسی در این رویکرد، تجربه و به طور خاص تجربیات بدنی^۲ است. از سوی دیگر حوزه مکان از حوزه‌های اساسی در تجربه ماست. حوزه‌ای است که از ابتدای تولد با آن روبرو هستیم و درکش می‌کنیم و هم از این‌روست که از آن به عنوان حوزه مبدأ در عملیات استعاری ذهنی استفاده می‌کنیم؛ به این معنا که برخی حوزه‌های انتزاعی‌تر مانند مفهوم زمان و یا مفاهیم انتزاعی معنایی را براساس آن درک می‌کنیم. مثلاً از حروف اضافه «در» برای بیان ظرفیت زمانی استفاده می‌کنیم؛ مثل «در طی ۲ سال گذشته سخت درس خوانده‌ام» و یا از همین حروف اضافه برای بیان مفاهیم انتزاعی مدد می‌گیریم؛ مثل "او در رنج و مشقت بزرگ شد".

از سوی دیگر یکی از نتایج اتخاذ رویکرد شناختی این است که بر اشتراکات زبانها تأکید می‌شود؛ چرا که مطابق رویکرد شناختی، همه زبانها از ذهن بشر ناشی می‌شوند و قرار است نیازهای اطلاعاتی - ارتباطاتی بشر را مرتفع سازند؛ بنابراین چون ساختار ذهن بشر یکی است، اصول تجربیات او نیز باید یکی یا دست کم بسیار مشابه باشد و بنابراین مفاهیم شناختی باید در زبانها بسیار مشابه باشند.

با این ترتیب رویکرد شناختی از یک رو با مدد جستن از برخی طرحواره‌های تصویری خاص، مانند طرحواره ظرف^۳ و طرحواره مسیر^۴ حروف اضافه مکانی^۵ را تبیین معناشناختی می‌کند و البته از این حروف اضافه در کاربردی استعاری، مفهوم زمان را نیز ایفاد می‌کند و از سوی دیگر نیز معتقد است که کاربرد حروف اضافه مکانی - لااقل در معانی اصلی‌تر و غیرحاشیه‌ای - در زبانها بسیار مشابه است؛ زیرا استفاده از این طرحواره‌ها یک ویژگی شناختی ذهن بشر است.

طرحواره ظرف و مظروف^۶ را می‌توان به صورت زیر نمایش داد.^۷



این طرحواره دارای مجموعه‌ای ویژگیهای منطقی است که مبتنی بر تجربه ما از ظرف و مظروف است. این ویژگیها عبارتند از:

الف) ظرفها، نوعی حدفاصل ایجاد می‌کنند؛ یعنی برخی چیزها داخل ظرف هستند و برخی خارج آن و هر چیز فقط می‌تواند در یکی از این دو سو باشد: یا داخل و یا خارج ظرف.

¹ time as space metaphor

² embodied experiences

³ container schemata

⁴ path schemata

⁵ spatial prepositions

⁶ containment schema

⁷ Saeed, John I, Semantics, Blackwell Publishers, 1997. P.309

ب) ویژگی ظرف و مظلوف گذرا^۱ است. اگر x درون ظرف y باشد و y درون ظرف بزرگتر z باشد، آنگاه x درون z است.

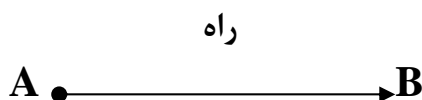
طرحواره فوق را می‌توان با استفاده از استعاره‌های مفهومی^۲ به مفاهیم انتزاعی که فی‌نفسه در قالب ظرف و مظلوف در نمی‌آیند نیز تسری داد. به مثالهای زیر توجه کنید:

- توی بد در دسری گیر کردم.

- مشروح اخبار در ساعت ۸ به اطلاع شما خواهد رسید.

در جمله نخست «دردسر» به مثابه ظرف در نظر گرفته شده است. ملاحظه می‌شود که اسم معنای «دردسر» دارای ویژگیهای ظرف نیست. در واقع ذهن با مدد جستن از طرحواره ظرف و استفاده استعاری از آن توانسته یک مفهوم انتزاعی را قابل درک و قابل بیان کند. در جمله دوم نیز «ساعت ۸» به مثابه ظرف در نظر گرفته شده است؛ در حالی که در عالم واقع «دردسر» و «ساعت ۸» دارای حجم - که ویژگی اصلی و اساسی ظرف است - نیستند.

طرحواره دیگری که از آن در تبیین شناختی حروف اضافه استفاده می‌شود، طرحواره مسیر^۳ است. این طرحواره به این صورت نمایش داده می‌شود:



این طرحواره دارای نقطه آغاز (A)، نقطه پایان (B) و مسیر حرکت به‌علاوه جهت حرکت است. برخی ویژگیهای این طرحواره به این قرار است:

الف) رسیدن از A به B مستلزم گذشتن از سایر نقاط واقع در مسیر است.

ب) این طرحواره با زمان مرتبط است. هرچه در راه جلوتر می‌رویم، زمان بیشتری صرف می‌کنیم.

این طرحواره نیز با استفاده از استعاره‌های مفهومی برای بیان مفاهیم انتزاعی‌تر به کار برده می‌شود. به عنوان مثال به جملات زیر توجه کنید:

- از عید تا حالا هیچ درس نخوانده‌ام.

- زگهواره تا گور دانش بجوی.

اما دو طرحواره "ظرف و مظلوف" و "مسیر" در زبان چگونه تجلی می‌یابند؟ همان‌گونه که از جملات پیش‌گفته می‌توان دریافت، طرحواره ظرف و مظلوف از طریق حروف اضافه «در، توی و بیرون» و طرحواره مسیر از طریق حروف اضافه «از، تا، طی» و کلمات مترادف آنها بیان می‌شوند.

۳-۲-۱- حروف اضافه در / توی

کاربرد اصلی "در / توی" برای اشاره به موقعیتی است که در آن یک شیء (TR) درون یک شیء دیگر (LM) جای می‌گیرد.

به نمونه‌هایی از کاربرد "در / توی" در زبان فارسی دقت کنید:

¹ transitive

² conceptual metaphors

³ path schema

- ۱- آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم .
 - ۲- صداس توکوچه پیچید .
 - ۳- بذار تو حال خودش باشه.
 - ۴- در انتظار کسی بود.
 - ۵- در شب سرد زمستانی.
 - ۶- آه در بساط ندارد.
 - ۷- در پایان این بخش خبری روز خوشی را برای شما آرزو می‌کنیم.
 - ۸- در عفو لذتی است که در انتقام نیست.
 - ۹- آنکه ناوک بر دل من زیر چشمی می‌زند قوت جان حافظش در خنده زیر لبست.
 - ۱۰- دلت به وصل گل ای بلبل صبا خوش باد که در چمن همه گلبانگ عاشقانه توست.
- آنچه در این مثالها مشاهده می‌شود نشان‌دهنده طیف وسیعی از کاربردهای حرف اضافه در زبان فارسی است. به عنوان مثال جمله شماره یک نمونه‌اعلای^۱ کاربرد این حرف اضافه است که کاملاً با الگوی طرحواره تصویری حرف اضافه "در" مطابقت دارد. کوزه، شیء مادی دارای ظرفیت است و آب، شیء دیگری است که درون آن جای می‌گیرد؛ اما جمله شماره دوم کمی از مدل طرحواره تصویری فاصله می‌گیرد؛ زیرا نه کوچه دارای ظرفیت مشخصی است و نه صدا شیء فیزیکی است که درون آن جای گیرد. نمونه‌های بعدی هم از مدل طرحواره‌ای فاصله بیشتری دارند "حال و انتظار" مفاهیم انتزاعی هستند و حجم و ظرفیت ندارند. شب نیز مفهوم زمانی است و نسبت دادن ظرفیت به آن فقط به صورت استعاری ممکن است. در نمونه بعدی هم - حتی اگر بساط را دارای ظرفیت فرض کنیم - آه درون بساط جای نمی‌گیرد. به همین ترتیب بخش خبری ، عفو ، انتقام و خنده نیز مفاهیم انتزاعی هستند . چمن نیز با آنکه اسم ذات^۲ است دارای ظرفیت نیست و از سوی دیگر گلبانگ درون آن جای نمی‌گیرد. ملاحظه می‌شود که کاربرد این حرف اضافه به الگوی طرحواره تصویری محدود نمی‌شود و این حرف اضافه به صورت استعاری در عبارات و جملاتی که کم و بیش با الگوی طرحواره تصویری شباهت دارند نیز به کار برده می‌شود .

حال سه جمله زیر را در نظر بگیرید :

- ۱- آب توی لیوان است.
 - ۲- صداس توی باغ شنیده می‌شد.
 - ۳- انگشتر توی انگشتش دارد.
- ملاحظه می‌شود که جملات به ترتیب و تدریجاً از حالت وصف شده در طرحواره تصویری حروف اضافه «توی» فاصله می‌گیرند. در جمله اول، لیوان به مثابه ظرف در نظر گرفته شده و آب واقعاً درون آن جای دارد. در جمله دوم نیز باغ به مثابه ظرف در نظر گرفته شده است؛ اما تفاوت جمله دوم با جمله اول این است که باغ مانند لیوان محدود^۳ نیست و حدود آن لااقل از جهت بالا مشخص نیست؛ بنابراین از وضعیت اصلی طرحواره کمی فاصله گرفته است. جمله سوم نمونه جالب‌تری است؛ زیرا انگشتر واقعاً درون انگشت قرار نمی‌گیرد. در

¹ Prototype

² Concrete

³ bounded

واقع این انگشت است که درون انگشت جای می‌گیرد و این جمله از مدل طرحواره دور است و حالتی حاشیه‌ای دارد.

همانطور که گفته شد طرحواره اصلی حروف اضافه در زبانها مشترک یا بسیار شبیه است؛ پس احتمالاً جملاتی که از معنای اصلی و کانونی حروف اضافه استفاده می‌کنند دارای معادلی مشابه در زبانهای دیگر هستند. حال ترجمه سه جمله بالا را در زبان انگلیسی در نظر بگیرید:

1- The water is in the glass.

2- His\ Her voice was heard in the garden/all over the garden.

3- She has a ring on her finger.

مشاهده می‌شود که جمله نخست که برابر با الگوی طرحواره تصویری حروف اضافه مربوط بود، در معادل انگلیسی از حرف اضافه in استفاده کرده است که دقیقاً برابر با در/ توی زبان فارسی است. جمله دوم که حالتی بینابین داشت در صورت انگلیسی خود نیز چنین است. اما جمله سوم در مثالهای انگلیسی با معادل زبان فارسی خود کاملاً متفاوت است؛ از این لحاظ که از حرف اضافه on استفاده کرده است که در فارسی برابر با «روی» است. گویی در انگلیسی انگشت روی انگشت فرد است و در فارسی توی آن و این همه در حالی است که در واقع این انگشت است که در درون انگشت می‌رود. این عدم هماهنگی از آن روست که جمله از معنای اصلی و نمونه نخستین حروف اضافه استفاده نکرده بود. پس ملاحظه می‌شود که هرچه از معنای اصلی حروف اضافه دور می‌شویم احتمال آنکه در زبانهای مختلف، مفهوم به صورتهای متفاوتی بیان شود قوت می‌گیرد.

۴- نتیجه گیری

برخی دستاوردهای اساسی رویکرد شناختی به معنا، مطالعه آن دسته پدیده‌هایی است که در رویکردهای صوری مانند رویکرد زایشی- گشتاری نادیده انگاشته و یا به حاشیه رانده شده بودند؛ مانند بحث استعاره، مفهوم شکل و زمینه و تبیین معنایی حروف اضافه.

زبان‌شناسی ساختاری و زایشی چیز زیادی در مورد حروف اضافه به ما نمی‌گویند و حداکثر مفاهیم کانونی حروف اضافه را که در موردشان اتفاق نظر وجود دارد، برمی‌شمرند و پیچیدگیهای فراوان حروف اضافه را نادیده می‌گیرند؛ لیکن رویکرد شناختی با مدد جستن از مفهوم طرحواره‌های تصویری، انطباق و مفهوم شکل و زمینه، حروف اضافه را به صورت دقیق‌تر و کلی‌تر تبیین می‌کند.

منابع:

- خطیب رهبر، خلیل؛ دستور زبان فارسی: کتاب حروف اضافه و ربط؛ تهران: سعدی، ۱۳۶۷
- صفوی، کورش؛ درآمدی بر معنی‌شناسی؛ تهران: حوزه هنری، ۱۳۷۹
- ناتل خانلری، پرویز؛ دستور زبان فارسی؛ تهران: توس، ۱۳۷۷
- همایونفرخ، عبدالرحیم؛ دستور جامع زبان فارسی؛ تهران: علمی، ۱۳۶۴
- Achord, Michel, Cognitive Grammar, International Encyclopedia of Linguistics, Edital by Frawley, William, Oxford University press, 2003
- Bussmann, Hadumod, Routledge dictionary of Language and Linguistics, Routledse, 1996

- Caron, Jean, Cognitive Linguistics, Handbook of pragmatics, edited by: Verschueren, Ostman and Blommaert, John Benjamins Pub. Co. Amsterdam, 1995
- Chierchia, Gennaro and Mc Connell-Ginet, Sally, Meaning and Grammar, An Introduction to Semantics, MIT Press, 2000
- Cruse, William and Croft, D.A. Cognitive Linguistics, Cambridge University Press, 2003
- Gardenfors, Peter, "Some Tenets of Cognitive Semantics." In Cognitive Semantics, Meaning and Cognition, Ed. Allwood and Gardenfors, John Benjamins pub.Co. 1999
- Geeraerts, Dirk, Cognitive Linguistics, Handbook of pragmatics, John Benjamin, pub. Co, Amsterdam, 1995
- Halpelmuth, Martin, "Adpositions", International Encyclopadia of Linguistics, Ed. Frawley, William, Oxford University Press, 2003
- Jaworska, E. "Preposition and Prepositional Phrases", Asher Encyclopedia of Language and Linguistics, Edited by R.E. Asher, Pergamon Press, Vol. 6, P. 3303
- Lakoff, George and Johnson, Mark. Metaphors we live by, university of Chicago prss, Chicago, 1980
- Langacker, Ronald. Concept, Image and Symbol, The Cognitive Basis of Grammar, Second Edition, 2002
- Lee, David. Cognitive Linguistics, An Introduction, Oxford University press, Oxford, 2001
- Nassaji, Hossein, "Schema Theory and knowledge-based processes in second language reading comprehension", language learning, Vol 52, Blackwell pub, June, 2002
- Saeed, John.I, Semantics, Blackwell publishers, 1997
- Talmy, Leonard, Toward a Cognitive Semantics, MIT press, vol 1, 2000
- Taylor, R. John. Cognitive Grammar, Oxford University press, 2004
- Taylor, R. John, Linguistic Categorization, Oxford University Press, 1995
- Ungerer, F. and Schmid, H.J. An Introduction to Cognitive Linguistics, Longman Pub, 1995